

خطای قلم صنع از نظر پیر حافظ

عیسی نجفی*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۸/۱۵)

چکیده

مشکل‌سازترین بیت حافظ، بیت مشهور «پیر ما گفت ...» است. نویسنده مقاله کوشیده است که ابتدا شروح متفاوت این بیت را دسته‌بندی کند و معتقد است که بیشتر شروح، بیان اعتقاد و عقیده شارحان است که از آبخور مطالعات عرفان اسلامی یا غزلیات حافظ و شاعران عارف دیگر، نشأت گرفته است. بعضی از شارحان از زاویه بلاغی و شاعرانه به نقد نظریات شارحان دیگر پرداخته و اظهار نظر کرده‌اند. سؤال اصلی این مقاله جست‌وجوی منبع قرآنی برای جنبه طنز و تهکم در بیت است. از طریق یافتن سندی که در قرآن اثبات کند که پیر حافظ هم امکان دارد، خطا ببیند. این سند از نظر نویسنده در آیه ۸۸ سوره نمل موجود است که اگر پیر خطا ببیند و بگوید خطایی نیست در واقع، خطا پوشی کرده است و این یک طنز است. مرحله دوم طنز آنجا است که صنع در لغت عربی به گواهی قاموس‌های عربی معنای ضمنی «نیکویی» دارد. بنابراین، سخن پیر پیرامون قلم آفرینش نیکونگار است نه قلم آفرینش مطلق. در این صورت، خطا پوشی پیر آگاهانه، تأدیبی، تریبیتی و خوش‌بینانه می‌تواند توصیف شود. جنبه دیگر تحقیق، تکمیل معنای «جلال دوانی» است که می‌گوید: قلم قضا و قدر خطا نمی‌کند. این مهم از طریق معنای لغوی خطا و صواب، تثبیت و تکمیل شده است و معنای خطا نکردن قلم صنع معادل‌المقدور کائن گرفته می‌شود.

واژگان کلیدی: حافظ، خطا، قلم صنع، پیر، قرآن، قاموس عربی.

مقدمه

در مورد بیت «پیر ما گفت خطار بر قلم صنع نرفت / آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد» از حافظ سخنان ارزشمند بسیار گفته شده است که البته بیشتر تأویل هستند تا تفسیر، چون معانی گفته شده از کلمات موجود در بیت برنمی آید؛ بلکه شناخت و آگاهی‌هایی که در مورد آن واژگان از قبل در ذهن شارحان بوده، راجع به کلیت این نوع شروح گفتنی است که برای مثال در باب پیر با توجه به کل برداشتی که از این کلمه در دیوان حافظ بوده است، سخن گفته‌اند. از لحاظ کمی، عبدالحسین زرین کوب بیشترین موارد را آورده است. برای شروع بحث فهرست وار به سخنان زرین کوب اشاره می‌شود. مثلاً می‌گوید: «خداشناسان در آن مقام نیستند که به دستگاه آفرینش بتازند و بر آن خرده بگیرند. / در حقیقت عالم خطایی نیست؛ بلکه این خطا برداشت عقل ماست. / وجود عیب در جزئیات عالم و امور است که بر حسب مصلحت انسان شر است نه بر میزان مصلحت کل عالم. / وجود و نقش شر از فقر و احتیاج ناشی از حیثیت امکانی عالم است. / شر قلیل نسبت به خیر کثیر اصلاً به چشم نمی آید. / پیر ما در جزئیات عالم متوقف نیست و آنچه برای انسان شر و خطا است برای خدا شر و خطا نیست. / فعل حق را نمی‌توان با مقیاس اغراض انسانی ارزیابی کرد. / عارف به ماسوی الله توجهی نمی‌کند تا نقصی ببیند و ماسوی الله را نفی می‌کند. / عارف در استغراق خود ماسوی را نفی می‌کند. / از نظر عارف، عالم خلقت آینه جمال حق است و بس. / تسامح انسانی یک پیر عارف و تجربه دیده می‌تواند وجود شر را نادیده بگیرد. / خطایی اگر هست بالضروره ناشی از حیث امکانی عالم صنع است. / وجود خطا عمدی است و مطابق مشیت حق است نه سهو. / عارف، به ماسوی از آن جهت که آینه جمال حق است، می‌گردد؛ از این رو، نمی‌تواند احتمال خطا؛ یعنی سهو اشتباهی بدهد چون حکیم است. / وجود شر عمدی است. پیر همین نقص و شر را عین صواب می‌داند،

چراکه صانع خیر محض است. / عیب و نقص نسبی است. القبح ما قبحه الشارع و الحسن ما حسنة الشارع. حافظ اشعری است. می‌گفت: عقل، حق نقد ندارد. حسن و قبح عقل در دایره اعمال آدمی حرفی برای گفتن دارد نه در افعال الهی (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۱۱۷-۱۰۱). در ادامه برای روشن شدن چارچوب شروع استادان پیشین به سخنان خرمشاهی اشاره می‌شود. پیر خطای عیب‌بینان و سست‌اعتقادان و سطحی‌نگران را برطرف کرد. / شر مانند خیر از علم و اراده الهی نشأت می‌گیرد. پیر، شر را در کنار خیر کثیر نمی‌بیند. / پیر از کمال خوش‌بینی اصلاً شر را نمی‌بیند. / وجود خطا و اشتباه و نقص سهوی نبوده و طبق طرح و اراده و مشیت اوست، چراکه او مجبور و مضطر نیست. / شر نیز صادر از او است. عقل آدمی نمی‌تواند برای خدا کسب تکلیف کند. / خدا ملاک درستی است. / ملاک درستی فعل خداست نه قضاوت بشر. / عقل معیار کار خدا نیست (خرمشاهی، ۱۳۸۱: ۴۷۸-۴۶۲).

۱. پیشینه پژوهش

تاکنون شارحان متعددی به بررسی این بیت حافظ پرداخته‌اند و این پس برای کوتاه کردن راه، سعی می‌شود شروع از لحاظ موضوعی دسته‌بندی شود:

۱- عده‌ای از شارحان معتقدند که اصلاً شر و خطایی وجود ندارد. البته شر و قبح وجودی نیستند؛ بلکه عدمی‌اند (سودی، ۱۳۶۶: ۶۸۱). پیر خطا را نمی‌بیند از این جهت که خطا وجود ندارد (دارابی، ۱۳۶۲: ۲۲-۲۱). در آفرینش، غیر خوب خلق نشده است. فرق تنها در رنگ است و بس (بهمردان نوشیروان یزدانی به نقل از نیاز کرمانی، ۱۳۷۵: ۱۱۳). پیر می‌تواند عین حقیقت کتاب صنع را آن‌گونه که حقیقتاً خالی از خطا است، ببیند (دارابی، ۱۳۶۲: ۲۲) خطا وجود ندارد (خطیب رهبر، ۱۳۶۳: ۱۴۳). هیچ‌گونه خطایی در نظم آفرینش وجود ندارد (ذوالنور به نقل از نیاز کرمانی، ۱۳۷۵: ۱۱۲). در کارخانه

آفرینش سهو و خطایی نرفته (ذوالنور به نقل از نیاز کرمانی، ۱۳۷۵: ۱۱۱). پیر شر و قبح عدمی را نمی‌بیند چون صاحب کمال است (سودی به نقل از نیاز کرمانی، ۱۳۷۵: ۹۷). علوی می‌نویسد که سودی خطاپوشی را کنایه از انکار خطا دانسته است (علوی، ۱۳۶۵: ۱۰۵) چون خطایی نیست، خطایی دیده نمی‌شود و (پیر) هرچه می‌بیند، صواب محض است (حسین پژمان به نقل از نیاز کرمانی، ۱۳۷۵: ۱۲۲). خطاپوشی مستلزم وجود خطا نیست مگر نه این است که خداوند فرموده است: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس ...» در حالی که در هیچ مرتبه ثبوت رجس فرموده است (علی اکبر حسینی به نقل از نیاز کرمانی، ۱۳۷۵: ۱۱۷). ابو عمر دمشقی می‌گوید: «التصوف رویة الکون بعین نقص بل غرض الطرف عن کل ناقص» (سلمی، ۱۴۲۴: ۳۲۸).

۲- در نظر عده‌ای از این شارحان، بینندگان عیب و خطا و نقص صفات خوبی ندارند. چنانکه در جملاتی که از زرین کوب، خرمشاهی، دارابی و... نقل شد، نمونه‌هایی گذشت. گاهی در پاره‌ای از جملات، انتقال این معنا از طریق صفاتی که به پیر نسبت داده شده، برداشت می‌شود. در نظری آرایش و پاک از محدودیت و پایین‌نگری پیر که جهان را به مثابه یک واحد می‌بیند، عیب وجود ندارد (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۱۸-۱۱۱، عدل الهی: ۷۷-۷۹ و تماشاگه راز: ۱۷۵-۱۶۵).

کمال سرّ محبت بین نه نقص گناه که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند
(حافظ)

لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ عشق‌بازان چنین مستحق هجرانند
(حافظ)

عیب آن باشد نیند جز که عیب عیب کی بیند روان پاک غیب؟
(مولانا)

گاهی مواقع به این بحث پرداخته شده که چرا پیر خطا را نمی بیند یا حقیقتاً می بیند که اصلاً خطایی وجود ندارد. به این نمونه‌ها دقت شود که چون پیر، صاحب کمال است، شر را نمی بیند. پیر ما پاک نظر است و حسن نیت دارد و می خواهد به این صورت خطای ما انسان‌ها را بپوشاند. آفرین بر نظر پاک او باد (سودی، ۱۳۶۶: ۶۸۰-۱). حضرت پیر به عین‌الیقین رسیده، چشم از هر چه غیر حق بسته و به فناء فی الله رسیده (علی اکبر حسینی به نقل از نیاز کرمانی، ۱۳۷۵: ۱۱۷).

۳- گاهی گفته شده که نه فقط پیر، بلکه هر که عاشق و عارف خدا باشد، می تواند به دیدگاه پیر برسد کل مقاله علی زیبایی در باب این بیت، سخنش همین است که عاشق فقط زیبایی معشوق را می بیند (زیبایی به نقل از نیاز کرمانی، ۱۳۷۵: ۱۳۷-۱۲۷) و اصولاً اهل بینش یکی هستند؛ عارف، نقش خویش را می شوید و خود را اصولاً کسی نمی داند. / عالم مظهر تجلی خداست. عیسی و آدم یکی است. عشق پیشوا است. حبک الشیء یعمی و یصم (محمد دارابی به نقل از نیاز کرمانی، ۱۳۷۵: ۱۲۳). ما صنع الله فهو خیر. «فعلُ المُحِبِّ مُحِبٌّ» (بدرالدین بدر الشروح به نقل از نیاز کرمانی، ۱۳۷۵: ۱۲۱) چون خدا نیکوست از او نیکو صادر می شود (سودی، ۱۳۶۶: ۶۸۰). هیچ بر هرزه نافرید حکیم (سنایی: ۱۵۱). ز نیکو هر چه صادر گشت نیکوست (شبستری، ۱۳۸۸: ۸۲).

از حکیم ای عزیز بد نآید آنچه او کرد آنچه آنچنان باید
(سنایی، سعادتنامه)

نیست در دایره یک نقطه خلاف از کم و بیش
 که من این مسأله بی چون و چرا می بینم
 (حافظ)

نیکی پیر مغان بین که چو ما بد مستان
 هر چه کردیم به چشم کرمش زیابود
 (حافظ)

بر این صحیفه مکش خط اعتراض که نیست
 بجز نگاشته یک قلم چه خوب و چه زشت
 (جامی)

از فضولی است تو را دیده بینش پر خار
 ورنه عالم همه یک دسته گل بی خار است
 (صائب)

به چشم طایفه ای کژ همی نماید نقش
 گمان برند که نقاش غیر استاد است
 (سعدی)

کسی که با خدا چون و چرا گفت
 چو مشرک حضرتش را ناسزا گفت
 (شبستری)

ورازیبید که پرسد از چه و چون
 نباشد اعتراض از بنده موزون
 (شبستری)

فرشتگان هم اعتراض کردند: اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء... . سؤالات موسی از خضر مبنی بر شبهه نیستند. حضرت موسی با آنکه پیامبر بود، اعتراض کرد (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۱۰۹). لا یسئل عما یفعل و هم یسألون. چرا؟ چون او فاعل مایشاء است (خرمشاهی، ۱۳۸۱: ۴۶۶).

با وجود چنین فضایی باز عده‌ای از ناقلان همین سخنان، خود وجود شر را پذیرفته‌اند هر چند به صورت جزئی، اقل و نسبی یا در امور اخلاقی که نمونه‌ها نقل شد. عده‌ای هم گفته‌اند که پیر حافظ از سر خوش‌بینی و... خطاها را نادیده گرفته است؛ مثلاً در این جملات می‌گوید: پیر تأدباً وجود خطا را در ایجاد کائنات به قلم صنع نادیده گرفته و گرنه خطا و سهو و اشتباه وجود دارد. پیر می‌گوید با وجود خطاکاری در قلم صنع، قلم صنع خطا نکرده است. به واسطه عدم درک حقایق و مشاهدات اضداد موجود در طبیعت دچار سهو و اشتباه می‌شوند (علوی، ۱۳۶۵: ۹۸).

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب باش و گو گناه من است
(حافظ)

آن نکوتر که هر چه زو بینی گرچه زشت آن همه نکو بینی
(سنایی)

۴- عده‌ای دیگر به گونه‌ای دیگر حرف زده‌اند؛ نظم و ترتیب در جریان جهان نیست و جریان تصادف است (بامداد، ۱۳۳۸: ۳۳). حافظ با کمال جرأت احتمال خطا را در قلم صنع می‌دهد (دشتی، ۱۳۳۶: ۱۶۱-۱۶۰). حافظ مثل خیام و آناتول فرانس می‌گوید که دنیا

نتیجه تصادف است و این خلاف «لیس فی الامکان ابداع ممالکان» (غنی به نقل از صارمی، ۱۳۶۶: ۲۹۱). حسین علی هروی نظر «غنی» را تأیید کرده است و می گوید: دلیل ندارد این همه بگو و مگو درباره این بیت مشکوک فلسفی در حافظ زیاد است: «عالمی دیگر بیاید ساخت وز نو آدمی» و «فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم».

بیا که رونق این کارخانه کم نشود به زهد همچو تویی و به فسق همچو منی
(حافظ)

بعضی‌ها می گویند اگر خدا خالق شرها باشد، دو خالق اثبات می شود و بعضی می گویند خلق شر هم استادی می خواهد. خداوند چون مطلقاً توانا است بر خلق شر هم توانا است:

هر دو گونه نقش ز استادی اوست زشتی او نیست آن از رادی اوست
(مولوی)

۵- گاهی هم در شرح بیت به مسائلی برمی خوریم که آدمی را به یاد مباحث کانت در بحث از تعارضات عقل محض می اندازد، آن گاه که می گوید: وقتی عقل به اقتضای ماهیت خود بالضروره در پی امر نامشروط می رود بر حسب ظاهر، نمی تواند از نیل به دو دیدگاه که در تقابل مستقیم با یکدیگر هستند، احتراز کند. به عبارت دیگر، عقل بر حسب ظاهر متضمن تعارضاتی است و به نظر می رسد که با خود در جدل و تخاصم است. ورود عقل در این تعارضات به گونه‌ای است که خود را مکلف می بیند که هر

ضرورتی را در وضع اثبات می کند به همان میزان بر ضرورت دیگری که در وضع مقابل است، استدلال کند (هارتناک^۱، ۱۳۸۷: ۱۴۴-۱۴۳).

گرفتم گوش عقل و گفتم ای عقل برون رو کز تو وارستم من امروز
(مولوی)

کانت در مقدمه این بحث می گوید که عقل آدمی در خیلی از موارد متوجه ناتوانی و عقیم بودن خود است و با اینکه از این صفت خود آگاه است، هیچ توانی برای رفع آن در خود نمی بیند و این ناتوانی همیشه با عقل خواهد بود. او با یک مثال مطلب را برایمان قابل درک می کند. می گوید همچنان که چوبی را در آب فرو کنید، کج دیده می شود با این - که در حقیقت، کج نیست با این حال هیچ وقت چشم حسی آدمی نمی تواند چوب را آن گونه که حقیقتاً راست است، ببیند. عقل آدمی هم چنین است. به چند مورد از این مباحث تأویلی اشاره می شود: غزالی می گوید: اگر دنیایی کامل تر از این دنیا قابل تصور باشد. در این صورت صانع مختار اگر بتواند آن را بسازد، اما نسازد بخیل است و اگر صانع مختار نتواند او ناقص است. مثالی دیگر: شر وجود دارد. این مسأله با حکمت بالغه الهی قابل جمع کردن است. هر چند تحقیق این مسأله، فسون است و فسانه. اگر صنع و مخلوقات کامل مطلق باشند، آن وقت در کنار خدا که کامل مطلق است، ثنویت ایجاد شده و در این صورت هیچ کدام نمی تواند صنع باشد، چراکه مصنوع بودن خود نقص است. فرض وجود صنعی کامل و عاری از نقص اقتضایش آن است که نقش با نقاش نیرو کند و از همه حیث با او برابر باشد (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۱۱۲). از این دست سؤالات بسیار بوده است؛ مثلاً آیا قدرت خدا به امور محال و متناقض و ممتنع تعلق می گیرد؟ آیا خدا

می‌تواند خودش را نابود کند؟ آیا می‌تواند یک چیز بیافریند که در آن واحد هم موجود و هم معدوم باشد (دستی، ۱۳۳۶: ۷۷). البته یادمان هست که چهره در هم شکننده دشمنان صلیبی جهان اسلام صلاح الدین ایوبی چگونه روشن فکر نورانی جهان اسلام ایرانی شیخ اشراق را به خاطر یکی از همین مسائل، شهید کرد!

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق
(حافظ)

بروای زاهد خودبین که ز چشم من و تو راز این پرده نمان است و نمان خواهد بود
(حافظ)

این چه استغناست یارب و این چه قادر حکمتست کاین همه درد نمانست و مجال آه نیست
(حافظ)

۶- گاهی گویا برای توجیه و تبرئه گناه موهوم تصور خطا، گفته‌اند که «قلب شاعر می‌تواند به وجود شر در عالم اعتراض کند. شاعر به حکم عواطف انسانی به اعتراض خاموش بر لب نیامده‌ای دارد. قول پیر را تسلیتی زیرکانه اما قانع کننده می‌داند (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۱۱۲). سعید نیاز کرمانی هم می‌گوید: حافظ اگر شکایتی کرده، نظر نداشته به ایدئولوژی فلان و فلسفه بهمان. مردم ایران هم حافظ را به خاطر همین طنزها و کنایه‌ها دوست دارند نه به خاطر فلسفه بافتن و منطق بلغور کردن (سعید نیاز کرمانی، ۱۳۷۵: ۱۰).

۷- دادبه، ساز شرح بیت را به آهنگی دیگر نواخته، می‌گوید حوزه فلسفه و کلام یک چیز است و حوزه شعر چیزی دیگر. اولی عقل‌مدار است و دومی عاطفه‌مدار. عقل کلی‌نگر است و عاطفه جزئی‌نگر. عقل واقعیت را آن‌گونه که هست و عاطفه آن‌گونه که باید می‌بیند. عقل در پی استدلال است و عاطفه در پی استقراء. این دو، دو منطق جدا هستند. منطق شعری دارای ویژگی‌هایی است مانند: ابهام و کذب، طنز و شکوه و تناقض-گویی و منطق فلسفی صراحت و صدق وجه و پرهیز از تناقض را دوست دارد. هرگاه ما تکلیف این دو حوزه را جدا کردیم آن وقت می‌فهمیم که هرچند که عقل می‌گوید مرگ بجاست (= عدل است)، اما عاطفه هم می‌گوید شیون از بیدادی مرگ هم بجاست. اگر پیر گفت که نظام، احسن است، حرف بزرگی نزده است. یک امر بدیهی را در قالب یک کشف بزرگ بیان کرده است گویی کشف تازه‌ای است یا از سر خطاپوشی و بزرگواری نظام جهان را که چندان هم احسن نیست به عنوان نظام احسن معرفی کرده است (اظهار حیرت از این کشف بزرگ). دادبه می‌گوید: اگر شاعر در مقطعی خاص تابع عاطفه‌اش شد و حرفی زد، این حرف او دلیل نمی‌شود که او را به فلان اعتقاد یا فلان نحله فلسفی و ... ببندیم (دادبه، ۱۳۸۱: ۵۰-۴۶). حبیب‌الله قزل‌ایاق و پوررضا (ص: ۱۱۸) هم ای چنین می‌گویند: سعدی را هم می‌بینیم که در حکایتی قتل مرتکب می‌شود، اما آیا سعدی قاتل و حافظ مرتد بوده است؟

بعضی شکسته خوانند بعضی نشسته خوانند چون نیست خواجه حافظ معذور دار ما را

(حافظ)

حسین رکنی زاده سالک هم می‌گوید: خواب دیدم در حافظیه بودم. حافظ هم آمد. گفت: قلم خطاپوش درست است و به این صورت مشکل بیت حل شد (سالک به نقل از نیاز کرمانی، ۱۳۷۵: ۱۱۶-۱۱۵).

۸- بعضی هم معنای تلویحی بیت را به داستان حضرت موسی و خضر نبی همچین داستان شیخ صنعان مرتبط دانسته اند. از میان شروح به نظر من با آنکه شرح دوانی قدیمی ترین شرح است هنوز شاید اصلی ترین شرح مانده است. بعد از آن، سخنان و شرح سودی است. پس از آن سخنان دارابی است؛ در بیان شعری بیت سخنان اصغر دادبه را بهتر از همه می دانم. شایان توجه است که بیشتر تلاش شارحان این بوده است که توجیه کنند که در عالم احسن هستیم و خطایی و نقصی در آفرینش خدا وجود ندارد. سهو و اشتباهی هم در آن راه ندارد.

تلاش من در این مقاله آن است که با استفاده از بحث های استعمال لغوی کلمات صنع و خطا، شرحی از بیت ارائه کنم که هم پشتوانه لغوی داشته باشد و هم استعمال قرآنی آن معنا را تأیید کند. از آنجا که همه می دانیم حافظ که نامش حافظ قرآن است چقدر با قرآن مأنوس و آشنا بوده است. نویسنده امیدوار است که با بررسی و تحقیق درباره موارد استعمال کلمه صنع در قرآن کریم می تواند گرهی از این بیت بگشاید.

۲. کلمه صنع در قرآن کریم

در قرآن کریم، کلمه صنع و مشتقات آن در ۲۰ مورد آمده است و موارد کاربرد آن بدین صورت است: ۱- تنها یک بار به صورت صنع در قالب ترکیبی «صنع الله» در آیه ۸۸ سوره نمل آمده است. ۲- در آیه ۱۰۴ سوره کهف به صورت مصدری صنعاً برای اشاره به کارهای جهنمیان در دنیا آمده است. ۳- به صورت مصانع به معنای کاخ ها در آیه ۱۲۹ سوره شعراء وارد است. ۴- به صورت صنعه لبوس در اشاره به زره ساختن حضرت داوود در آیه ۸۰ سوره انبیاء وارد است. در سایر موارد از لحاظ صرفی به صورت فعل به کار رفته است. در این موارد به صورت مشترک هم برای اشاره به کارهای کسانی که افعالشان مستحق صواب یا عقاب است به کار رفته است. به این صورت که در آیات ۵ و

۶۳ سوره مائده، ۱۳۷ اعراف، ۱۶ هود، ۳۱ رعد، ۱۱۲ نمل، ۱۰۴ کهف، ۱۳۹ شعراء و ۸ فاطر به ترتیب فعل صنع در رابطه با پیمان شکنان، گناهکاران حرام خور، فرعون و قومش، جهنمیان و دشمنان پیامبر (ص) و ناسپاسان، زیان کارترین مردمان، ساحران دشمن موسی، قوم عاد و اهل جهنم استعمال شده است. این تعداد کاربرد بیشتر است از تعداد کاربردهایی که فعل صنع در رابطه با درست کاران استفاده شده است.

در آیه ۸۰ سوره انبیاء که به زره سازی حضرت داوود اشاره شده، در آیات ۳۹ و ۴۱ سوره طه به اصطناع و پرورش دادن و برگزیده شدن حضرت موسی به وسیله خداوند متعال اشاره شده و در آیه ۱۴۵ سوره عنکبوت فاعل فعل صنع، پیامبر (ص) و مؤمنان است. همچنین در آیه ۳ سوره نور به مؤمنان فعل صنع نسبت داده شده است. با این توصیفات باید گفت که در قرآن کریم فعل صنع هم در مورد ساختن و آفریدن -چه ساختن و آفرینش الهی و چه بشری مانند کشتی سازی حضرت نوح (ع)- به کار رفته است و هم به معنی انجام دادن کار که البته بیشترین معنایی که از ریشه این فعل و مشتقات آن در قرآن کریم مستفاد می شود، همین معنا است نه آفریدن و خلق کردن. در این معنا معادل work انگلیسی است. اگر بر این مبنا بخواهیم در مورد بیت «پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت ...» حافظ نتیجه گیری کرده باشیم و بگوییم در آن بیت هم، صنع را نه در معنای آفریدن، بلکه در معنای انجام کار در نظر بگیریم که آفریدن خود زیرشمول آن به حساب آید و به این سخن برسیم که صنع در این بیت، دقیقاً معادل خلق باشد در معنای اصطلاحی اشعری آن کلمه، بیت را در آن صورت آن طور می فهمیم که سودی از جلال الدین دوانی نقل می کند و شرح کرده است (سودی، ۱۳۶۶: ۶۸۰-۱)؛ یعنی هر کاری که من می کنم در دفتر قضا و قدر نوشته شده و کارهای من در لوح محفوظ همان است که مطابق دفتر قضا و قدر ثبت شده است. هر کاری که از من سر بزند قبلاً در لوح محفوظ مکتوب و در دفتر قضا و قدر ثبت شده

است. پس اعمال من اختیاری نیست، بلکه به امر خداست و هر کاری که به امر خداوند باشد، عین صواب است (همان: ۱۰۳ و ۸۷).

همه می دانیم اشاعره از اصطلاحاتی استفاده می کنند که هم خدا را فاعل تمام افعال صادر از مخلوقات در هستی بدانند و هم برای آدمیان در انجام کارها نقشی لحاظ کرده باشند، مشهورترین و معروف ترین این اصطلاحات، اصطلاح کسب و خلق است. آنان می گویند تنها خالق افعال، خداوند است و انسان ها فقط کاسب آن افعال هستند؛ یعنی کارهایی به دست ما انجام می شود که فاعل حقیقی آن ها خدا است. نسبت آن افعال به ما نسبت کسب است و بس. آن ها می گویند اگر ما بگوییم که هم خدا و هم انسان خالق فعل هستند در این صورت ما ثنوی هستیم و بر همین اساس است که در شرح همین بیت، جلال دوانی می گوید: معتزله که چنین عقیده ای دارند، مجوس امت اسلام اند؛ یعنی ثنوی هستند.

گفتنی است که معنای من با معنای جلال الدین دوانی و سودی فرق می کند. تفاوت معنایی که من از بیت: «پیر ما گفت خطا بر...» می کنم با معنای سودی در چیست؟ سودی می گوید: قلم صنع خطا نمی کند و حتماً تحقق پذیر است و بعداً معنا را محدود می کند به افعال انسانی و بدین وسیله انسان را در انجام افعال خود مجبور نشان می دهد. آدمی مجبور است آنچه را در لوح محفوظ ثبت شده، انجام دهد و بس. معنایی که من می کنم این است که آنچه توسط قلم صنع در لوح محفوظ یا هر جای دیگری همانند: «جف القلم بما هو کائن» و... ثبت شده است که حافظ گاهی از آن با عناوینی مانند: سابقه پیشین و... اسم برده است، حتماً تحقق می پذیرد و انجام آنچه توسط قلم صنع ثبت شده همه اعیان و کردارهایی است که رفتارها و افعال آدمیان تنها به عنوان جزء کوچکی زیرشمول آن است. هر چه در عالم هستی تحقق پذیرد از شکافتن اتم و متلاشی شدن کهکشانی تا جابه جایی قاره ای همگی و همگی در آن کتاب و ورق منشور ثبت است و آنچه ثبت

شده، شدنی است که «المقدور کائن». به قول معروف: بودنی خواهد بود. پس اگر پیر گفت خطا بر قلم صنع نرفت؛ یعنی برو برگرد ندارد و ردخور ندارد، حتمی و مفعولاً مقضیاً خواهد بود. آنچه قلم آفرینش ثبت کرده محقق خواهد شد. اگر چنین باشد باید بگوییم که خداوند مصوبات خویش را حتماً حتماً اجرا خواهد کرد و فعل ماضی نرفت را می توان به صورت محقق الوقوع و به صورت مضارع هم معنا کرد به این صورت که پیر ما گفت خطایی بر صنع نمی رود؛ یعنی در زمان حال یا آینده. بنابراین، زمان سخن گفتن پیر از این فعل معنای مضارع و حتی مستقبل می تواند فهمیده شود. چیزی مانند زمان آینده در گذشته در گرامر زبان انگلیسی به این صورت که در فلان روز - که گذشته است - پیر ما گفت که آنچه قلم صنع نوشته است، خطا نمی کند و حتماً متحقق خواهد شد و برای تأکید بیشتر این معنا اگر صفت خطاپوش را هم چنانکه کزازی در معنای مفعولی گرفته است، بگیریم، جالب تر می شود به این صورت که این پیری که این سخن درست را بر زبان دارد قبل از اینکه این حرف را بزند در لوح محفوظ، توسط قلم خلقت، خطا و اشتباهی به نامش ثبت نشده بود در آنجا هم خطایش محو و پوشانده شده و به همین جهت است که الان هم به دور از خطا حرف می زند و اشتباهات موجود در اذهان را یادآور می شود و آن سوء تفاهم اذهان که عبارت از شک در اینکه آیا آنچه در لوح محفوظ است، تحقق می پذیرد یا نه؟ را می پوشاند. اگر «می پوشاند» بگیریم، معنای فاعلی خطاپوش را هم همزمان لحاظ کرده ایم و هیچ ایرادی در این برداشت دوگانه نیست. برای خالی نبودن، حرف های سودی را می آوریم.

قلم صنع، قلمی است که سرنوشت آدمی را رقم می زند، نه آن قلمی که جهان را آفریده است و خطا بر قلم صنع نرفت را چنین معنا می کند که انسان از آنچه در روز ازل به عنوان سرنوشت برای او تعیین شده تخطی و تجاوز نکرده است؛ یعنی پیر ما انسان را

گناهکار نمی‌داند، زیرا به عقیده او انسان همان کارهایی را کرده است که قلم صنع برای او مقرر داشته است (سودی، ۱۳۶۶: ۶۸۰).

در تکمیل این معنا پشتوانه دیگری هم در لغت عرب دارم و آن معنای خطا و صواب در زبان عربی است. اعراب خطا را چنین معنا می‌کنند: هرگاه آدمی چیزی را نیت کرد، اگر بتواند بدان برسد، صواب کرده است و در این صورت می‌گویند: اصاب فلان فلاناً؛ یعنی فلان کس به فلان چیز نائل آمد و بدان رسید، اما هرگاه نتواند نیت و منظور خود را تحقق بخشد، می‌گویند اخطأ؛ یعنی خطا کرد. حالا اگر آنچه را در دل دارد، چیز خوبی باشد، اسم آن شخص نیت‌کننده می‌شود: مصیب؛ بنابراین، اگر خیری بخواهد کار خیری انجام دهد، اگر نیتش عملی شود، می‌گویند: اصاب المصیب، اما اگر نتواند عملی سازد، می‌گویند: اخطأ المصیب. برعکس هنگامی که نیت شر باشد، بسته به تحقق و عدم تحقق آن می‌گویند: اصاب المخطئ و اخطأ المخطئ. با این مقدمه، اگر صنع خطا نکند؛ یعنی اگر اخطأ نباشد، حتماً اصاب خواهد بود. به بیان دیگر، حتماً حتماً به تحقق می‌پیوندد و اگر خطا را در این معنی بفهمیم، دیگر نیازی نیست که آن همه نیرو صرف کنیم که ثابت کنیم در عالم خیر و شر هست یا نه؟ مسأله‌ای که حدود ۸۰ درصد تلاش شارحان بیت را مصروف خود کرده است. همچنین لازم نیست تا ثابت کنیم که خداوند در خلق شر سهوی عمل کرده یا هدفمند و با نیت و... .

در اینجا می‌خواهم بگویم که اگر شارحی (مسیح بهرامیان به نقل از نیاز کرمانی، ۱۳۷۵: ۹۲) هم می‌گوید: منظور در این بیت اشاره به حدیث «رفع» است که براساس آن، امت اسلام گناهشان نوشته نمی‌شود، چرا که در احادیث آمده است که پیامبر فرمود: رفع عن امتی تسع: الخطاء و النسیان و ما اکرهوا علیه و...؛ یعنی قلم ثبت گناه از امت اسلامی در موارد اشتباه و فراموشی و... برگرفته شده و گناهی برای آنان منظور نمی‌شود؛ این را

هم می‌توان در همان چارچوبی قرار داد که سودی گفته است با این فرق که در اینجا به جای استدلال عقلی - نقلی سودی فقط تکیه گاه سخن، حدیث است.

۳. خوانش تهگمی بیت

درباره این بیت که تا اینجا همگی جنبه جدیت آن لحاظ شده، نویسنده مقاله حرف دیگری از زاویه دیگری دارد. مبنای این برداشت، آن چهره شوخ و طنز حافظ است که قریب به تمام موارد در پشت چهره جدی او خود را می‌نمایاند. حافظ در اصول اعتقادی خویش استوار و متین است و کوچک‌ترین خلل و ایرادی بر او پذیرفتنی نیست، اما در عین حال، چهره‌ای شوخ و عامیانه پسند هم دارد؛ زیرا توانسته است که مسائل بسیار پیچیده فنی را به زبانی همگانی فهم و در عین حال، سخنورانه بیان کند. ایرانی بودن و مسلمان بودن به علاوه حافظ بودن او با ساختارهای طبقاتی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران و شیراز عصر او ترکیبی بسیار دلپذیر از غزل او ساخته است و همه کس با همه گونه مرامی و فکری از خوان کرم دیوان حافظ با دست پر برمی‌گردد. غزل حافظ کسی را بی نصیب نمی‌گذارد. صدها میلیون ایرانی و آشنا به زبان فارسی در فال‌های حافظ مرام خود را سراغ گرفته و می‌گیرند. در غزل حافظ، زیرساخت‌های فکری و فرهنگی رند، حضور دارد. خلاصه کنم در این زیرساخت با عاطفه مشترک تمام ایرانیان گره خورده است. به همین جهت است که همه آشنایان به زبان حافظ، اشارات و امارات دیوان او را به هزاران گونه به تناسب ظرفیت خویش می‌فهمند. گفتنی است که استادان بزرگی مانند مرتضوی و شفیعی کدکنی، خوانش بیت را بیشتر به شیوه طنز و تهگم پسندیده‌اند. حال اگر بگوییم در این بیت، طنز و تهگم هست و بخوایم وجود و ریشه آن را در حافظ بودن او؛ یعنی در انس او با قرآن بجوییم چه باید بکنیم؟ مگر نه این است که خود می‌گوید:

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد لطایف حکمی با نکات قرآنی
(حافظ)

باز گفتنی است که در میان آیات قرآنی که صنع و مشتقات آن به کار رفته است، یکی از آیات بسیار تأمل برانگیز است و آن آیه ۸۸ سوره نمل است که می‌فرماید: و تری الجبال تحسبها جامده و هی تمرّ مرّ السحاب صنع الله الذی اتقن کلّ شیئی انه خبیر بما تفعلون (و کوه‌ها را بینی آن‌ها را ساکن می‌پنداری حال آنکه آن‌ها چون حرکت ابر در گذرند. آفرینش آن خدایی که همه چیز را پدید آورده است. بی‌گمان او از آنچه می‌کنید، باخبر است). همچنان که روشن است، خداوند متعال در این آیه می‌فرماید که آفرینش به کمال و محکم خداوند از تیررس و دریافت چشم و عقل آدمیان آن قدر دور است که کوه‌های متحرک چون ابر را ثابت و نامتحرک می‌بیند؛ یعنی قوای دریافت حسی و عقلی آدمی توان درک صنع متقن و استوار حق تعالی را ندارد. اگر چنین باشد، قول حق تعالی و از طرفی هم، نه حافظ و نه هیچ کس دیگری هم معتقد نیست که پیر حافظ معصوم از خطا و اشتباه باشد. بنابراین، باید اذعان کرد که پیر حافظ هر قدر هم بزرگ باشد، او فقط یک آدم است و طبیعی است که او هم ناتوان باشد از دریافت اصل و حقیقت صنع خدا. چه بسا او هم کوه‌های روان را ثابت می‌بیند و دریافت حقیقت اسماء و صفات حق هم از عهده بشر خارج است. صنع هم یکی از آن‌ها است. حال که تکلیف حافظ و پیرش این باشد، انتظار خطا از مریدان اولی‌تر است.

در دیوان حافظ هم همچنان که شارحان اشاره کرده‌اند، ابیات زیادی هست که به گونه‌ای اعتراض به نظام احسن می‌تواند تلقی شوند؛ گرچه در دیوان خواجه ابیات زیادی هم در تأیید نظام احسن هست. فقط به یکی دو نمونه اکتفا می‌کنم و در می‌گذرم، چون صحبت من چیز دیگری است:

ز وصف حسن تو حافظ چگونه نطق زند که همچو صنع خدایی و رای ادراکی
(حافظ)

چرخ بر هم زخم ار غیر مرادم گردد من نه آنم که زیونی کشم از چرخ فلک
(حافظ)

این مقدمه تا اینجا صحبت کرد از اینکه در اندیشه حافظ هم ممکن است پیر خطا بکند یا خطایی ببیند، اما آن را بپوشاند. دلایل بسیاری در ذکر اینکه چرا پیر باید خطا را بپوشاند، می تواند ذکر شود هر چند همگی آن دلایل، فقط می تواند نظرات شخصی حساب شوند که از دیوان حافظ برداشت شده است. در این باره نمونه هایی ذکر شده که مثلاً پیر تأدباً خطا را روی خود و مریدان نمی آورد یا مثل اینکه جنبه بدآموزی داشته باشد و دیگر اینکه پیر از فرط خوش بینی و پاکی طینت خود یا آن را نمی بیند یا بر زبان جاری نمی سازد. نکته تازه ای که اضافه می کنم از معنایی از کلمه صنع برداشت شده است که شاید در اصل لغت ذیل معنای صنع نبوده، اما از لوازم و ملازمات معنایی صنع بوده که الان در فرهنگ های عربی جزو معنای این کلمه درج است و آن معنای «نیکو» است که به صورت لازمه معنایی همراه کلمه صنع شده است. لطف، احسان، کرم، از چاه در آوردن، بر صدر نشان دادن و به تعبیر زیبایی نصرالله منشی در کلیله و دمنه کلمه «اصطناع» است که سعدی - رحمة الله علیه - رسا فرموده است:

یکی روبهی دید بی دست و پای فرو ماند در لطف و صنع خدای
(سعدی)

شاید این معنا در قرآن کریم کمتر استنباط شود، اما در فرهنگ‌های عربی فراوان است. بنابراین، برای جست‌وجو در این خصوص به سه مأخذ مراجعه شده است؛ یکی العین و دیگری معجم الوسیط و سرانجام که قسمت عمده معانی هم مأخوذ از آن است؛ یعنی لسان‌العرب.

گفتنی است که ریشه فعلی «صنع» هرگاه در صورت صرفی فعل به کار رود، فقط به انسان نسبت داده می‌شود نه به حیوان و جماد. این کلمه در عربی قدیم، بیشتر معنای انجام کار می‌دهد تا آفریدن همان‌گونه که تحقیق در استعمال قرآنی آن را تأیید کرده است. منتها نه هرکاری، بلکه کاری که با ممارست، تمرین و مهارت توأم و همچنین توأم با دقت نظر است.

- صناع: به کسی می‌گویند که صنعت دقیقی را با عمل دست انجام می‌دهد.
- رجل صنع الیدین؛ یعنی مردی که حاذق است در ساختن.
- صانع: به کسی می‌گویند که دارای حرفه یا فنی است که با تکرار و تمرین در آن ماهر و حاذق شده است.
- صنیع الید: ماهر و حاذق. صنعت، حرفه صانع است.
- صنعت، عمل دست است. مرد و زن «صناع الید و صانعه الید و قوم صنعی الایدی و صُنع و صُنع» حاذق و بارز در حرفه است.
- صناعی به آنچه می‌گویند که آدمی از ارباب صنعت یاد می‌گیرد.
- صنعت: مبالغه از صنع: انجام دادن کاری به خوبی است.
- مصنع به محل تمرین و تکرار می‌گویند.
- رجل صنع اللسان و اللسان صنیعٌ به شاعر ریزین و صاحب سبک و دوران‌ساز می‌گویند.

- صنع اللسان به شخص بلیغ و ماهر می‌گویند. شمشیر تیزِ صنیع؛ یعنی مصقول و آزموده. عرب می‌گوید: کَأَنَّ جَبِيْنَه سَيْفِ صَنِيعٍ (= پیشانی او چون شمشیر زدوده است). همچنین صنیع به لباس خوب و پاکیزه می‌گویند.

- اسب صنیع: اسبی است که صاحبش خوب بدان رسیده و خوب آن را پرورده است. وقتی می‌گویند: صنع الفرس؛ یعنی رایض آن در علف دادن و چاق کردن حیوان کوشیده و به عبارت دیگر، تیمار او را خوب داشت.

- اصنع الفرس: خوب اسب را پرورد. گاهی انجام پاره‌ای از کارها نتایج خوبی داشته است؛ بنابراین، با این ریشه فعلی ساخته می‌شده است مثلاً، مصانع که معنای دژ و کاخ می‌داده از آن جهت که حفاظی در برابر یورش دشمنان و غارتگران بوده کار خوب و نیکویی محسوب می‌شده است. همچنین مصانع به معنی چشمه‌ها است. باز چون آب برای حفظ حیات در بیابان‌های عربی بسیار ارزش داشته است به چشمه، مصنع می‌گفته‌اند. از این دست صنع به آنچه می‌گویند که ساخته می‌شود تا آب باران در آن انباشته شود. مخزن و منبع جمع آن به صورت اصناع و صنوع است. مصانع به آبادانی و پی‌خانه نیز گفته می‌شده است. پی را از آن جهت که باید در ساختن آن صنعت کرد؛ یعنی بهترین کار را کرد، مصنع می‌گفته‌اند؛ چون اساس و زیربنای خانه بوده است. به احسان و بخشش هم می‌گفته‌اند.

- مصنعه به ولیمه می‌گفته‌اند به گونه‌ای احسان حساب می‌شده است. در حدیث از پیامبر آمده است که: لا توقد باللیل ناراً (= در شب آتش روشن نکنید) ثم قال: (=ایشان در ادامه فرمودند) اوقد و اصطنعوا (= آتش روشن کنید و همراه آن طعامی نیز ببخشید در راه خدا). این رسم عرب بوده است که کاروان‌ها شب حرکت می‌کردند و روز استراحت، چون روزها گرم و سوزان بود و شب‌ها از طریق سایه و تاریکی و با استفاده از ستارگان مسیرها را می‌یافتند. آن همه اشاره به اصطلاحات نجومی و ستارگان در ادبیات عرب به

گونه‌ای یادگار این شب‌پیمایی‌ها است. در آخرهای شب، کسانی از پا می‌افتاده‌اند و از کاروان جا می‌مانده‌اند یا خوابشان می‌برده است. این بیت سعدی اشاره‌ای به آن‌ها است؛ گرچه ما امروزه دیگر، آن را جوری دیگر می‌فهمیم.

خواب نوشین بامداد رحیل باز دارد پیاده را ز سبیل
(سعدی)

کاروان‌های اعرابی شب‌ها اگر استراحتی می‌کرده‌اند بر پشته‌ها آتش می‌افروختند تا اگر گمشده‌ای در بیابان آن نزدیکی‌ها باشد با دیدن آتش به طرف آن‌ها آمده خود را نجات می‌داده است. به این آتش روشن کردن‌ها بود که می‌گفتند صلاة؛ یعنی دعوت. نماز را هم چون دعوت حق است بندگانش را به سوی رستگاری، «صلی» خوانده‌اند. از دیگر معنی‌های این ریشه فعلی آن است که صناعت معنای احسان و کار خیر و دادن رزق و روزی است. شمیسا در شرح بیت همین معنای لغوی کلمه صنع را لحاظ کرده است (شمیسا، ۱۳۷۱: ۵۰). صنیع هم کار خوب بوده و هم طعامی که بخشیده می‌شده است. اصطناع؛ یعنی برکشیدن، پست و مقام دادن، تقرب و منزلت بخشیدن. فعل صنع‌الیه و اصطناعه برای همین معنی به کار می‌رفته است. صنع فلان جاریته؛ یعنی همسایه‌اش را پرورد یا اینکه او را برکشید. اصطناع علاوه بر معنای عطیه و کرامت و احسان معنی مراعات کردن و مراقبت کردن هم می‌داده است. فعل صنع علی عینه؛ یعنی او را زیر نظر خودش پرورد. تصنع علی عینی؛ یعنی مشمول رعایت بود و از این باب است که در قرآن کریم این فعل را خدا در حق حضرت موسی و نیز در مورد نحوه ساختن نوح، کشتی را زیر نظر حق تعالی به کار برده است؛ یعنی کشتی را با مراقبت و تحت نظر الهی ساخته است.

در کنار همه این معانی خوب از ریشه فعل صنع معنایی مغایر با ماسبق ساخته شده و آن تظاهر و ریا در احسان است؛ یعنی تظاهر کنی که کار خیر انجام می‌دهی در حالی که چنین نیست. در اصل و بنیاد. فعل مصنوع و مصنوعی به معنای ساختگی و دست‌ساز و غیرطبیعی است. در اصطلاحات علوم ادبی هم تصنع و تکلف معنایی شناخته شده است. تصنع؛ یعنی تظاهر به آنچه نداری. به فعل کسی می‌گویند که وانمود می‌کند صلاحیت دارد، اما در او چیزی از صلاحیت نیست. عرب می‌گوید: صانع؛ یعنی با او نرمی و مدارا و مدافعت رفتار کرد تا او را از انجام کارش منصرف کند و بفریبد او را. مصانع؛ یعنی انجام دادن کاری با امید و انتظار به انجام عمل همسان با آن از طرف مقابل. فرس المصانع به اسبی می‌گفتند که تمام توان خود را در اختیار صاحبش نمی‌گذاشته است. (= اسب ریاکار) همچنین مصانع به شخصی می‌گفتند که با دل و جان کاری را انجام نمی‌داده است. مثلاً برای پول و... به کاری می‌پرداخت. روایت شده که وقتی عمر خلیفه مسلمانان مجروح شده بود، عمر به ابن عباس گفت که بین چه کسی مرا کشته است؟ ابن عباس گفت: غلام مغیره بن شعبه. عمر گفت: آیا او «الصنع» است؟ ابن عباس گفت: «آری!»؛ صنع به کسی می‌گفته‌اند که از راه انجام کار دستی، کاسبی می‌کرده است. قوم صناعیه به مردمانی گفته می‌شده که مال را جمع و انباشته می‌کنند حتی با بریدن بچه‌های شتر از شیر خوردن بدون آنکه شیر آن‌ها را به مهمانان بدهند و بالاخره این مصرع که «اذا لم تستحی فاصنع ماشئت» یعنی اگر حیا نمی‌کنی آنچه را می‌خواهی انجام بده. معنای دیگر آن که اگر کار خیری انجام می‌دهی، ترس از اینکه ریا حساب شود. در مورد استعمال کلمه صنع در فرهنگ‌های عربی دو نکته بسیار چشمگیر است: نخست، بحث کار یدی و فعل فیزیکی است. دوم، مسأله دیدن و به چشم آمدن است. به این ابیات در شعر فارسی هم عنایتی شود:

چشم کوه نظران بر ورق صورت خوبان
خط همی بسند و عارف قلم صنع خدا را
(سعدی)

قلم صنع برد از پی تصویر عقیق
سرخ از لعل لب توبه زبان چون پرگار
(سیف فرغانی)

در روی خود تفرج صنع خدای کن
که آینه خدای نمایی فرسمت
(حافظ)

مگو که خفته نیام ناظم به صنع خدا
نظر به صنع حجاب است از چنان منظور
(مولوی)

برخی ز ویسایین در آن نور
تا صنع خدایینی از دور
(نظامی، لیلی و مجنون)

سوی قلبه باز کاو آنجای را
تا بینی قدرت و صنع خدا
(مشوی مولوی)

از بهر خدا روی مپوش از زن و از مرد
تا صنع خدای نگرند از چپ و از راست
(سعدی)

یکی رو بهی دید بی دست و پای
فرو ماند در لطف و صنع خدای
(سعدی)

در روشنی عشق چه خوشی بود آن را
کاندر چمن صنع خدایش نظر نیست
(سنایی)

نه به خود می نگرم صنع خدا تادانی
بلکه من صنع خدا را به خدامی بینم
(شاه نعمت الله)

صنع خدا نگر که به حکمت چگونه ساخت
چشمت به هفت پرده و سه آب در نظر
(شاه نعمت الله)

گر نظر صدق به صنع خداست
دیو به چشم از بت فرخار، به
(امیر خسرو)

گر نبود دیده شهوت گرای
چيست به از دیدن صنع خدای
(امیر خسرو)

گر کسی را حسد آید که تو را می نگرم
من نه در روی تو در صنع خدامی نگرم
(سیف فرغانی)

چگونه دل نسپارم به صورت تو نگارار؟
که در جمال تو دیدم کمال صنع خدا را
(اوحدی)

از بحث لغوی این نتیجه گیری می توان استنباط کرد که پیر حافظ از بیان همه آن چیزهایی که قلم نگاشته است، فقط متوجه صنع (= نیکویی) است و توجهی به «نه نیکوها»

ندارد. حال این توجه به خوبی‌ها و به اصطلاح نیمه پر لیوان را دیدن عمدی است یا غیر عمدی؟ از سر خوش بینی یا هر علتی که دارد، فرقی نمی‌کند. اگر ما تصور کنیم و بر زبان حافظ بنهیم که پیر حافظ از میان نوشته‌ها و نگاشته‌های قلم حق تعالی فقط اشاره به صنع‌ها (= نیکویی‌ها) کرده است و در مورد آن‌ها سخن گفته است که در کارهای خوب خدا خطا و اشتباهی صورت نگرفته است. این جمله خود به خود درست و صحیح است. در ادامه این معنا حافظ آفرین به پیر می‌گوید که با نادیده گرفتن خطاها= نه نیکوها= نه صنع‌ها، سخن درستی گفته است:

نیکی پیر مغان بین که چو ما بد مستان هرچه کردیم به چشم کرمش زیبا بود
(حافظ)

نتیجه‌گیری

این مقاله، دو فرض اصلی دارد؛ نخست اینکه صنع علاوه بر اینکه معنای آفریدن می‌دهد، همچنانکه استعمال قرآنی و سابقه استعمال این ریشه فعلی در فرهنگ‌های عربی اثبات می‌کند، بیشتر معنای انجام فعل می‌دهد. همچنین کلمه خطا در استعمال عربی؛ یعنی نرسیدن به آنچه در دل داری و نیت کرده‌ای. به عبارت دیگر، تحقق نیافتن است. با این حساب، قلم صنع خدا خطا نمی‌کند؛ یعنی آنچه توسط قلم صنع حق تعالی ثبت شده باشد، حتماً تحقق می‌یابد. فرض دوم مقاله آن است که صنع نه تمام آفریده و فعل‌های حق است، بلکه با توجه به معنای لغوی کلمه صنع کاری است که با نوعی نیکی و زیبایی همراه است؛ بنابراین، قلم صنع، یعنی قلمی که فقط چیزهای نیکو را نوشته یا آفریده است. در نتیجه، پیر که تنها صنع‌های قلم را لحاظ کرده به درستی گفته است که در میان

آن صنع‌ها (= نیکویی‌ها) خطا و اشتباه و نقصی نیست و آفرین بر چنین پیری که تنها خوبی‌ها را می‌بیند و توصیف می‌کند.

سرانجام اینکه باتوجه به بسآمد بالای انجام کار در میان معانی کلمه صنع که ذیل معنای قرآنی و قاموسی بدان اشاره شد و ارتباطی که میان «خلق» و «فعل» ذیل اصطلاحات اشعری «خلق» و «کسب» صورت گرفت، یکی از معانی «خطا» نکردن «قلم صنع» همان «المقدور کائن» می‌شود.

منابع

قرآن کریم

- ابن منظور، محمدبن مکرم. (۱۹۸۷). *لسان العرب*. تصحیح امین محمد عبدالوهاب و محمد صادق عیدی. دارالتراث العربی. بیروت: موسسه تاریخ عربی.
- بامداد، محمدعلی. (۱۳۳۸). *حافظ‌شناسی*. تهران: انتشارات ابن سینا.
- خرمشاهی، بهالدین. (۱۳۸۳). *حافظ‌نامه*. ج ۱. چ ۴. تهران: شرکت علمی و فرهنگی.
- خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۶۲). *دیوان غزلیات حافظ*. تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- دادبه، علی اصغر. (۱۳۸۳). خطای قلم صنع در منطق شعر. *ماهنامه حافظ*. ش ۱۰. صص ۴۶-۵۰.
- دارابی، محمدبن محمد. (۱۳۶۲). *لطیفه غیبی*. چ ۲. شیراز: کتابخانه احمدی.
- دشتی، علی. (۱۳۳۶). *نقشی از حافظ*. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- سلمی، محمدبن حسین. (۱۴۲۴). *طبقات الصوفیه*. تصحیح عطا مصطفی قادر. بیروت: دارالکتب علمیه.
- سودی، مسنوی محمد. (۱۳۶۶). *شرح سودی بر حافظ*، ترجمه عصمت ستارزاده. ج ۲. چ ۵. تهران: انتشارات کیهان.

- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۱). قلم صنع. **گلچهر ۳**. س ۱. ش ۱. ص ۵۲-۵۰.
- شبستری، محمودبن عبدالکریم. (۱۳۸۲). **گلشن راز**. تصحیح محمد حماصیان. چ ۲. کرمان: خدمات فرهنگی.
- صارمی، اسماعیل. (۱۳۶۶). **یادداشت‌های قاسم غنی در حواشی دیوان حافظ**. تهران: انتشارات علمی.
- علوی، پرتو. (۱۳۶۵). **بانگ جوس**. تهران: انتشارات خوارزمی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۲). **عرفان حافظ، تماشاگاه راز**. چ ۲۰. تهران: انتشارات صدرا.
- نیاز کرمانی، سعید. (۱۳۷۵). **پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت**. تهران: انتشارات پاژنگ.
- هارتناک، یوستینوس. (۱۳۸۷). **نظریه شناخت کانت**. ترجمه علی حقی. چ ۲. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.